

نوشته Dr.I.KA. Howard

ترجمه اسفندیار نوبخت

قیام حَجْر بن عَدی علیه معاویه

حَجْر بن عَدی یکی از بزرگان و اشراف قبیله کُنده و از مسلمانان اولیه آن گروه می باشد . وی هر چند در زمان حیات حضرت محمد (ص) با اسلام گرویده بود ولی گمان نمی رود با افتخار دیدار رسول خدا نائل گردیده باشد . لذا برخی از بزرگان وی را از صحابه پیغمبر نشمرده اند ولی بهرحال او را می توان در شمار یکی از تابعین بحساب آورد^۱.

حجر با افراد قبیله کُنده در کوفه اقامت گزید و بنظر می رسد جزو قرائی باشد که نسبت بحکومت عثمان در عراق اظهار نارضائی می کردند . پس از قتل عثمان و روی کار آمدن حضرت علی (ع) حجر از پیروان نزدیک و وفادار وی گردید . حضرت علی (ع) با توجه بمقام و منزلت انسان در اسلام ، در پرتو قوانین و مقررات اسلامی سیاست گزینش بهترین افراد را جهت تصدی امور بنحو شایسته ای آغاز نمود و تأکید زیادی در تقسیم حقوق افراد بر اساس مساوات و عدالت داشت . در نتیجه این سیاست موقعیت حجر در میان قبیله کُنده بنحو بارزی افزایش یافت ولی با درگذشت حضرت علی (ع) و کناره گیری امام حسن (ع) بنفع معاویه موقعیت حجر در کوفه در معرض خطر قرار گرفت ، معاویه مغیره بن شعبه را با تعلیمات ضد شیعه بعنوان فرماندار کوفه منصوب کرد و باو دستور داد که حضرت علی (ع) را در خطبه روز جمعه دشنام دهد و عثمان را بستاید . رهبران شیعه علی هم الزاماً در خطبه

روز جمعه حضور می‌یافتند و لعن آشکارای رهبر فقیدشان را می‌شنیدند. حجر بن عدی، سلیمان بن صرد خزاعی، ابن الکواء^۳ عمرو بن حمق خزاعی، شبث بن ربعی و زیاد بن ابیه (زیاد فرزند پدر ناشناخته) نیز جزو آنها بودند. زیاد از یاران حضرت علی (ع) و فرماندارش در فارس بود و پس از کناره‌گیری امام حسن (ع) چندی علیه معاویه بمخافت برخاست. اما سرانجام تحت‌تأثیر وسوسه‌ها و تحریکات مفیره قرار گرفت و قرار شد بشرط حفظ اموال و پولهاییکه در فارس اندوخته بود تسلیم گردد و بعد از تسلیم ناچار شد در کوفه بماند و در این هنگام هنوز جزو دوستان حضرت علی بشمار می‌آمد و چون دیگران ناگزیر بود ناسزاگوئی نسبت بحضرت علی را بشنود.

در همان زمان مفیره از زیاد محافظت می‌کرد و مرتباً بدیدارش میرفت و کوشش می‌کرد وی را بسوی معاویه بکشاند معاویه نیز نهایت تلاش را جهت بخدمت گرفتن زیاد معمول داشت و حتی او را بعنوان برادرش (فرزند شناخته شده ابوسفیان) معرفی کرد و حکومت بصره را بوی تقدیم داشت^۴. زیاد پذیرفت و معاویه در این زرنگی پیروزی سیاسی بزرگی کسب نمود. زیاد دیگر یاران سابقش را ترك نمود و بسوی دیگری ملحق گردید و جزء کسانی شد که هر جمعه حضرت علی (ع) را برفراز منبر لعنت می‌کرد.

زمانیکه معاویه مفیره را فرمانداری کوفه برگزیده بود تصدی امور مالی کوفیان را به وی نسپرده بود بلکه آن را در اختیارگماشته خویش ابن درّاج گذارده بود. گذشته از آن اداره زمینهای خالصه کوفه Sawafi Land نیز بوی سپرده شده بود که درآمد حاصله از آن مستقیماً بخزانة معاویه سرازیر می‌شد. وی بدریافت مانع پنجاه میلیون درهم از کوفیان متهم گشته بود^۵ و این مسئله ممکن بود شورشی عظیم میان کوفیان بپا کند لیکن در آن زمان بسبب قدرت حکومت، مردم نیروی مقابله و رویارویی نداشتند.

معاویه و فرماندارش مفیره رهبران قبائل و کوفیانی که پیروان واقعی حضرت علی (ع) نبودند و اراده‌ای از خود نداشتند بطوریکه از سیاست شامیها پیروی می‌کردند و سعی زیادی در تجدید اقتدار قبیله‌ای داشتند علیه وی تحریک و تهییج

می نمودند. علی (ع) برای نابود کردن تمایلات قبیله‌ای جاهلی بگونه‌ایکه وحدت و یگانگی اسلامی بیشتر در آن رعایت شده باشد سعی فراوانی مبذول داشت او رهبرانی چون حجر بن عدی، عدی بن حاتم طائی و مالک اشتر نخعی تربیت کرده بود^۷ اینان از منقّدمین گروندگان باسلام بودند و جزو بزرگان صحابه و تابعین بشمار می‌آیند. حجر بن عدی کسی است که بمقدار زیاد حمایت قبیله‌کننده را در موقعیکه اشعث بن قیس رهبر آن بود بسمت خویش جلب کرد و از مصالحه با معاویه و فرمانداریش امتناع ورزید. سرانجام محمد بن اشعث که یکی از طرفداران معاویه بود با حمایت وی حجر را تحت الشعاع خود قرارداد.

مغیره در مدت حکومتش در کوفه هرچند ناسزاگوئی نسبت بحضرت علی (ع) را ادامه میداد ولی بنظر نمی‌رسد که خیلی مشتاق بازار و شکنجه شیعیان بوده باشد. وی حتی نسبت به حجر بن عدی که بحکومتش در مسجد اعتراض کرده بود و وی و عثمان را بطور آشکارا لعن نموده بود عکس‌العملی جز اخطار حجر نشان نداد^۸. از طرفی حجر با مطالبه اموال کوفیان گروه زیادی را بخوبش ملحق ساخت^۹ و چنان مغیره را بخاطر نارواگوئی تحت فشار قراردادند که ناچار از کارکناره‌گیری نمود ولی چندی بعد در اثر پافشاریهای افراد قبیله‌اش مجدداً بانجام وظیفه سابق خود اشتغال ورزید و خطاب با افراد قبیله خود گفت که با اینکار در صدد قتل حجر بن عدی است زیرا حجر تصور میکرد چنانچه فرمانده دیگری بر سر کار آید با وی همچنان رفتار خواهد نمود که با من رفتار میداشت ولی غافل از اینکه امیر بعدی در همان برخورد اول وی را با چنین رفتاری خواهد کشت. از طرفی روزگار پیری و سستی مغیره فرا میرسید و مایل نبود بخاطر منافع و موقعیت معاویه خود را در دنیا و آخرت بیش از این سرافکنده بیند. علاوه براین برمغیره ضربه انتقادی سنگینی در مورد سیاست مالی که وی عهده‌دار آن نبود وارد گردید مرگ دو نفر تأثیر بسزائی در تجدید فعالیتهای شیعه در کوفه داشت. یکی رحلت حسن بن علی (ع) است که احتمالاً در سال چهل و نه (۴۹) بعد از هجرت اتفاق افتاد^{۱۰}. پس از او برادرش حضرت امام حسین (ع) پیشوای شیعیان گردید. شیعیان که از مظالم و ستمگریهای معاویه و عمالش بستوه آمده بودند و عدم وفاداری امویان را بمفاد قرارداد صلح

دیدند امام را بقیام و شورش علیه متجاسرین دعوت کردند ولی امام حسین (ع) در آن موقع مصلحت در آن دانست که صلح امام حسن را تازمانیکه معاویه برمسند خلافت نشسته نگهدارد. دیگر مرگ مفیره بن شعبه است که ظاهراً بین سالهای ۵۱ - ۴۹ پس از هجرت رخ داده است.^{۱۱} معاویه حکومت کوفه را پس از مرگ مفیره بانضمام حکومت بصره به زیاد تفویض نمود و این مسئله موجب نارضائی و طغیان گروه کثیری از شیعیان گردید. انتخاب زیاد بفرمانداری کوفه مناسبترین موقعیت برای جلوگیری از فعالیت شیعیان کوفه بود زیرا زیاد متحد پیشین برخی از رهبران کنونی شیعه بهترین فردی بود که آنان را يك بيك می شناخت.

ابومخنف نقل می کند: زیاد پس از ورود بکوفه بیدرنگ بدنبال حجر بن عدی فرستاد و او را بحضور طالبید و بوی گفت: هر چند در گذشته دوستان یکدیگر بودیم اما من رفتاری را که نسبت بمفیره داشتی تحمل نخواهم کرد. همچنین دوستی و مودت خود را نسبت بحضرت علی بوی ابراز داشت و از حجر دعوات بعمل آورد که در تمام اوقات با وی باشد. حجر در ابتدا پذیرفت و بطور مرتب پیش وی میرفت و بنحو شایسته ای مورد احترام و اکرام بود.^{۱۲} بسیار روشن بنظر میرسد که زیاد در آغاز نسبت برهبران شیعه سیاست صاحبجویانه و مسالمت آمیزی اعمال میکرد زیرا او آنها را بخوبی می شناخت و تصور میکرد میتواند توجهشان را بخویش معطوف نماید چنانکه مفیره با رفتار خود نظر زیاد را جلب کرده بود و بطرف معاویه کشانده بود. زیاد پس از اینکه حکومت کوفه را بدست آورد باوجود اشتغالات فراوان عمرو بن حرث را بنیابت خود در کوفه گذاشت و ببصره بازگشت.^{۱۳}

در مدت دوری زیاد از کوفه شیعیان از حجر دیدار میکردند و بیعت خویش را بوی اعلام میداشتند. و بالاتفاق بمسجد میرفتند و علناً معاویه و زیاد را لعنت میکردند. از روایات ابومخنف و ابن سعد چنین استنباط میگردد که اساس حکومت و اقتدار عمرو بن حرث بطور کلی متزلزل شد بنابنوشته ابن سعد عمرو بن حرث بدنبال حجر فرستاد و بوی اخطار کرد که پیمانهایرا که قبلاً منعقد کرده زیر پا گذاشته است. حجر اخطار عمرو را نادیده گرفت و بکار خویش ادامه داد. در چنین اوضاع و احوالی عمرو بن حرث بزید نوشت، چنانچه حکومت کوفه را میخواهد با

شتاب برگردد^{۱۴}. بنا بگزارش ابومخنف شیعیان علی بسرپرستی حجر موقعیکه در مسجد توسط عمرو مورد اخطار قرار گرفتند وی راسنگباران کردند بطوریکه عمرو بدارالاماره پناه برد و بدنبال زیاد فرستاد^{۱۵}.

زیاد بدون فوت وقت بکوفه مراجعت نمود و بنا بروایت ابن سعد چند تن از رهبران قبائل بنامهای عدی بن حاتم طائی، جریر بن عبدالله بجلی و خالد بن عرقطه عذری را جهت اخطار حجر اعزام داشت^{۱۶}. نام عدی بن حاتم را همه ما می‌شناسیم، او همان کسی است که تمایلات بسیار تند شیعی داشت و علی (ع) از وی بعنوان رهبر قبیله طی حمایت نمود. زیاد تصور میکرد با اعزام آنها و پیشنهاد منصبی عالی در دارالخلافة میتواند توجه حجر را بخویش جلب نماید. غافل از اینکه مشکل حجر یک موضوع سیاسی نبود. موقعیکه رهبران پیشنهادات زیاد را بوی اعلام داشتند نپذیرفت و چون با اصرار آنان مواجه گردید باخشونت و تندی با آنان رفتار کرد. سن و سال و موقعیت اجتماعی و روح عابد و پارسای حجر در وضعی نبود که در امر دین سستی پیشه‌گیرد و با دشمنان دین و مذهب مصاحبه نماید. حجر معتقد بود چنانچه با سعی و کوشش امام حسین (ع) را برمسند خلافت بنشانند فکر و هدف شیعه را جامه عمل پوشانده است و برای وی از هر موقعیتی دیگر مطاوبتر خواهد بود. رهبران بحضور زیاد برگشتند و وی را تا حدی از آنچه که اتفاق افتاده بود آگاه ساختند و سعی نمودند موضوع را از آنچه که واقعا بوده ملایمر جلوه دهند. و سرانجام از زیاد درخواست نمودند که نسبت بحجر مدارا نماید^{۱۷}. این امر روشن می‌سازد که در میان کوفیان توجهی عمیق نسبت بحجر وجود داشت و رهبران قبائل از مردی دفاع میکردند که احساسات مذهبی با افکارشان توافق داشت.

ابن سعد مینویسد: زیاد بشفاعتهایشان وقعی نهاد و بیدرنگ نیروی انتظامی (شرطه) خویش را جهت دستگیری حجر اعزام داشت^{۱۸}. گزارش ابومخنف در کتاب الاغانی بوسیله طبری نیز نقل میگردد^{۱۹}. ابومخنف روایت ابن سعد را که رهبران قبائل بمنظور اخطار حجر فرستاده شدند و زیاد بر بالای منبر اعلام کرده است که عمر حجر بسر رسیده است نقل نمیکند زیاد قوای انتظامی (شرطه) را بسرپرستی شداد بن هشم هلالی اعزام داشت ولی پیروان حجر آنها را بعقب راندند. آنگاه زیاد

اشراف و بزرگان را بحضور طلبید و خطاب بآنها گفت که این مردم شما بودند که حجر را یاری نمودند و چنانچه از جانب شما عکس‌العملی در جلوگیری از فعالیتشان صورت نگیرد از سوریها مدد خواهد طلبید^{۲۰}. این سخن چنان تأثیری در آنان نهاد که بیدرنک جهت دستگیری حجر و پیروانش عزیمت نمودند و توفیق زیادی نیز در توقیف امراد حجر بدست آوردند.

سرانجام اکثریت پیروان حجر باتفاق وی متفرق گردیدند و پناهگاههایی مجاور مسجد در بازار بدست آوردند ولی شرطه های زیاد متوجه شدند و با قطعات چوب بآنها حمله ورگشتند. در این زمینه ابومخنف در روایتی اسامی برخی از آنهائیکه همراه حجر بودند نقل میکند. یکی از آنها عمرو بن حمق خزاعی بود که با ضربه شدید یکی از مأمورین ویژه بزمین افتاد و قبل از اینکه بچنگ دشمن اسیر گردد دو نفر از قبیله ازد وی را از معرکه بدر بردند و در خانه فردی از قبیله شان پنهان ساختند انتقام این ضربه وارده بر عمرو بن حمق چند سال بعد توسط عبدالله بن عوف بن احمر که در صحنه نبرد حضور داشت گرفته شد.

دیگری عبدالله بن خلیفه طائی بود که در نزدیکی ابواب کنده جاییکه حجر و یارانش بآنجا عقب‌نشینی نمودند ضربه‌ای بر یکی از شرطه‌ها وارد نمود و وی را نقش بر زمین کرد.

در آنجا عائذ بن حمله تمیمی هر چند مجروح بود آنقدر از حجر دفاع نمود تا اینکه وی موفق بفرار گردید. ابو عمر طه (عمیر بن یزید) نیز جهت تسریع در گریختن حجر استری برای وی آورد. پیروان حجر بار دیگر در آن زمان مورد حمله شرطه‌ها قرار گرفتند و ابو عمر طه که تنها فرد شمشیرزن بود ضربه نسبتاً شدیدی بر یکی از آنها وارد ساخت^{۲۱}. بعد از آن واقعه بخانه حجر رفتند و مجدداً در آنجا اجتماع کردند و بسیاری دیگر از یاران حجر نیز بدورش گرد آمدند. و شخصی بنام قیس بن فهدان کندی بیرون رفت و مردم را ندا داد که برای مبارزه علیه معاویه به حجر پیوندند اما تعداد کمی آمدند. زیاد در این موقع احساس کرد تعداد شرطه‌ها بقدر کافی نیست، لذا جنگجویان و سلحشوران کوفه را احضار کرد. و قبیله مضر را با خود نگهداشت و اهل یمن را بخاطر انتساب حجر باین قبیله جهت مبارزه با آنان

برستاد. ابومخنف در این میان قبیله ربیعه را ذکر نمیکند. و از قبیله مضر. تمیم، هوازن، بحیاه، اسد و قطفان و از قبیله اهل یمن مذحج، همدان، ازد، بجیله، خثعم، انصار^{۲۲}، خزاعه و قضاعه را نقل میکند. زیاد جهت جلوگیری از نزاع میان قبیله مضر و اهل یمن ایندو را از دو راه برای انجام مأموریت اعزام داشت. زیاد مذحج و همدان را جهت دستگیری حجر به جبانه کنده و ازد، بجله، خثعم، انصار، خزاعه و قضاعه را بحنانه صائدین جهت تارومار کردن کسانی که با آنجا عقب نشینی نمودند اعزام داشت. از اهل یمن قبیله کنده و کندیهای حضرموت نسبت بفرمان زیاد تمرد و سرپیچی نمودند زیرا آنان حجر را یکی از افراد قبیله نبویش میدانستند. رهبران اهل یمن که بجبانه صائدین اعزام شده بودند ضمن ملاقات با یکدیگر براهنمائی عبدالرحمن بن مخنف ازدی که یکی از رهبرانشان بود تصمیم گرفتند که در انجام هرگونه عملی تأخیر و تعمال ورزند و تمام امور مربوطه را بمذحج و همدان واگذار نمایند. آنان اطلاعاتی کسب نمودند که مذحج و همدان یخبانه کنده وارد شده اند و هرکسی را می یافتند دستگیر مینمودند^{۲۴}. باقیمانده اهل یمن جهت پوزش طلبیدن بمنازل محله کنده میرفتند. زیاد مذحج و همدان را بخاطر فعالیتهایشان ستود و باقیمانده اهل یمن را بسبب قصور در انجام وظائف محوله نکوهش و مذمت نمود. موقعیکه حجر وضعیت پیروانش را در خطر دید دستور داد متفرق گردند و موقعیکه منزل حجر را بهراهی وی ترک مینمودند بار دیگر مورد تعقیب طلایه داران و سواره نظام مذحج و همدان قرار گرفتند. عمیر بن یزید کنندی و برادرش قیس بن یزید کنندی و عبید بن عمرو بدی، عبدالرحمن بن محرز طمیحی و قیس بن شمر از جمله گروهی بودند که برای مبارزه برگشتند و بمدت یکساعت جنگیدند و برخی از آنان صدماتی برداشتند و قیس بن یزید کنندی دستگیر گردید. و باقیمانده بدستور حجر صلاح خود را در فرار دیدند. حجر بعداً از میان خیابانهای مختلف کوفه فرار نمود. وی ابتدا بمنزل سائیم بن یزید در خیابان بنی حرب و از آنجا بینی ذهل رفت تا اینکه سرانجام به محله نخع وارد گردید^{۲۵} و سلیم بن یزید تادم مرگد بخاطر جلوگیری از دستگیری حجر حاضر بفداکاری و از خود گذشتگی گردید ولی حجروی را متقاعد نمود چنانچه مخفیانه بگریزد برای هردو بهتر خواهد بود. در محله نخع بمنزل یکی از رهبران آن بنام عبدالله بن حارث برادر مالک اشتر رفت و در آنجا با

کمال عزت و احترام از وی پذیرائی گردید . اما خبر رسید که شخصی علیه او گزارش داده است و جاسوسان زیاد همه جا بدنبال او هستند . حجر با لباس مبدل بهمراهی عبدالله بن حارث بمحله ازد بخانه ربیع بن تاجدازدی رفت و یک شبانه روز در آنجا اقامت داشت . جاسوسان از دستگیری وی مأیوس گردیدند و باطراف بجستجو پرداختند .^{۲۶}

این مسئله حداقل روشن میسازد که در میان قبیله کنده ، نخع ، ازد و احتمالاً ربیع حمایت همه جانبه ای نسبت به حجر وجود داشت ، اگرچه این حمایتها بمرحله مقاومت مساحانه نرسیده بود .

زیاد وقتی دید نیروی انتظامی کاری از پیش نبردند تصمیم گرفت فشار شدیدی بر قبیله کنده وارد بیاورد و رهبران محمد بن اشعث را فراخواند و وی را در صورت عدم معرفی حجر ظرف مدت سه روز بزندان و نابودی ثروت و حیاتش تهدید نمود ، آنگاه حجر بن یزید کندی^{۲۷} میانجیگری نمود و گفت که در زندان محمد بن اشعث فرصت کمتری در پیدا کردن حجر خواهد داشت و پیشنهاد نمود ضمانت وی را بعهده بگیرد . زیاد این پیشنهاد را پذیرفت . حجر بن یزید بعد از آنکه قیس بن یزید کندی حامی و پشتیبان حجر که در نبرد دستگیر شده بود بشرط آوردن برادرش عمیر بن یزید (ابو عمرطه) آزاد گردد و اضافه بر آن پیشنهاد نمود زمانیکه عمیر بن یزید آورده شد خون و مالش در امان باشد . زیاد باین پیشنهاد و نیز قول مساعد داد ولی موقعیکه عمیر بنزد برادرش آورده شد برخلاف انتظار وی را کراراً بهسوا انداخت بطوریکه بشدت بزمین میافتاد و چنین بنظر میرسید که مرده است . زمانیکه حجر بن یزید نسبت بضمانت زیاد اعتراض نمود زیاد گفت : من او را بمال و خون امان داده ام اینک نه مالش را بتاراج میگیرم و نه خونس را میریزم . تا بالاخره حجر بن یزید بعضی از افراد قبیله اهل یمن را گرد آورد و آنها خون بهاء شرطه زخمی شده را پرداخت نمودند و عمیر رهائی یافت^{۲۸} . زیاد تمام افراد قبیله کنده را بخاطر اعمالیکه یکی از افرادشان مرتکب شده بود مسئول میدانست و آنان را بنا بر دی جان و مال تهدید مینمود و بالاخره قبیله را در برابر دو مسئله قرار داد و گفت من از تقاق و دورویی شما بتنگ آمدم . یا واقعاً بحجر پیوندید و از وی طرفداری نمائید و علیه زیاد

بقیام برخیزید یا اینکه بندگی و اطاعت زیاد را بپذیرید و ذره‌ای یاری و مساعدت بحجر ننمائید و او را دستگیر کنید. افراد قبیله چاره‌ای جز قبول اطاعت خواسته زیاد نداشتند. حجر دیگر خود را در میان افراد قبیله تنها احساس میکرد و بسیاری از افراد قبیله جبهه نیز دستگیر گردیدند و فشار زیادی نیز بر قبیله‌کنده وارد گردید و چاره‌ای جز تسلیم نداشت.

حجر شخصی را از منزل ربیع بن ناجدازدی بنزد محمد بن اشعث فرستاد و پیشنهاد نمود در صورتی حاضر بتسلیم شدن است که زیاد ضمانت کند وی را بحضور معاویه فرستد. محمد بن اشعث قبل از رفتن به پیش زیاد ابتدا با حجر بن یزید، جریر بن عبدالله و عبدالله بن حارث مشورت نمود. بدیهی است که حجر بن یزید حامی برجسته معاویه میان قبیله‌کنده است و باین لحاظ شخص معتبری پیش او می‌باشد و جریر بن عبدالله رهبر قبیله بجهه است. هر چند خودش احساسات شیعی نداشت اما افراد قبیله‌اش از طرفداران قوی شیعه بودند. عبدالله بن حارث نیز رهبر قبیله نضع میباشد که مک قابل ملاحظه‌ای در جلوگیری از دستگیری حجر داشت. بنابراین این سه نفر میبایستی تأثیر چند روی زیاد داشته باشند و وی را وادار بقبول شرائط تسلیم حجر و رعایت ضمانتهائی جهت آرام نمودن افراد قبیله‌شان بنمایند. این چهار نفر پیش زیاد رفتند و شرائط تسلیم حجر را بیان داشتند. زیاد پذیرفت. این امر به حجر اطلاع داده شد و خود را تسلیم نمود.

حجر مدت‌ده روز زندانی گردید و زیاد در این ضمن نقشه وسیع و عمیقی را بمنظور دستگیری رهبران شیعه آغاز نمود. عمرو بن حمق خزاعی که از رهبران و مبارزان برجسته شیعه بود بهمراهی جوانی بنام رفاعه بن شداد از قبیله بجیله راه موصل را در پیش گرفتند و در درون کوهی مأمن گردیدند. اما خبر بفرمانده رسید و هیئتی را جهت تعقیب آنها گسیل داشت. عمرو بن حمق خزاعی بسبب بیماری و قادر نبودن بفرار دستگیر گردید ولی رفاعه بن شداد که جوانی نیرومند بود موفق بفرار گردید.

دستگیری عمرو بن حمق بمعاویه خبر داده شد و معاویه دستور داد که با نیزه نه ضربه بر او وارد آورند^{۲۹}. همچنان که او بر عثمان وارد آورده بود. کتاب الاغانی

اضافه مینماید که سرش بحضور معاویه فرستاده شد و این نخستین باری بود که در اسلام سری از محلی بمحل دیگری برده شد.^{۳۰}

زیاد در ادامه دستگیری رهبران شیعه شداد بن هیثم رئیس پلیس را برای تعقیب قبیصه بن ضبیعه بن حرمله عیسی فرستاد و زمانیکه قبیصه برای دفاع، افراد قبیله عیس را جهت مقابله فراخوانده بود شداد باو گفت که وی در امان است و احتیاجی بواهمه نیست. و با اعتماد قرارداد امان از نبرد دست کشید و خود را تسلیم کرد و زمانیکه بحضور زیاد رسید برخلاف قرارداد امان بزندان انداخته شد.^{۳۱} صیفی بن فسیل شیبانی نیز بعنوان یکی از بزرگان شیعه دستگیر گردید و زمانیکه نزد زیاد آورده شد زیاد حضرت علی (ع) را در حضورش دشنام داد و وی را نیز نانجام آن وادار کرد ولی او امتناع ورزید و چند ضربه بوی وارد گردید و با تهدید مرگ بزندان روانه گردید.^{۳۲}

زیاد بعداً گروه انتظامی حمراء را بمنظور توقیف عبدالله بن خلیفه طائی فرستاد و او را در مسجدی که توسط عدی بن حاتم طائی بنا گردیده بود پیدا نمودند و براو هجوم بردند و لیکن مقاومت ورزید و خواهر پارسا و پاکدامنش فریاد برآورد و افراد قبیله طی گرد آمدند و کار را بر نیروی انتظامی سخت گرفتند و آنها را وادار بعقب نشینی نمودند و خبر دادند که قبیله طی در حال تجمع میباشد. راه چاره بر زیاد بسته شد و بناچار عدی بن حاتم را احضار کرد و وی را بزندان انداخت و از وی خواست که عبدالله را معرفی بکند و لیکن عدی گفت که او هم اکنون در میدان مبارزه کشته شده بود. زیاد میخواست جسد عبدالله را ببیند و او را تهدید تنبیه شدیدی در صورت امتناع از معرفی نمود.

سرانجام زیاد بیک مصالحه ای موافقت کرد که بموجب آن عدی آزاد گردید و عبدالله تبعید شد. علاوه بر افراد ذکر شده گروه دیگر چون کریم بن عقیف خثعمی، ارقم بن عبدالله کندی، محرز بن شهاب تمیمی، کدام بن حیان عنزی، عبدالرحمن بن حسان عنزی، عبدالله بن حویه سعدی، عاصم بن عوف بجلی، و رقاء بن سمی بجلی و شریک بن شداد همدانی که عموماً از بزرگان و رهبران شیعه بودند دستگیر گردیدند.

(۳۴ - ۳۳) .

زیاد پس از فراغت از دستگیری رهبران شیعه بدنبال رهبران چهار محله کوفه بنامهای عمرو بن حرث بزرگ محله اهل‌المدینه ، خالد بن عرفطه سرکرده محله تمیم و همدان ، قیس بن ولید ، عبدالشمس بن مفیره رئیس محله ربیع و کنده و ابو برده ابوموسی سرپرست محله مدحج و اسد فرستاد و همگی پس از احضار شهادت دادند که : حجر گروهی را بدورش جمع کرده و خلیفه را لعنت فرستاد و علیه امیرالمؤمنین تصد جنگ داشت و نیز ادعا داشت که هیچ کاری جز در دست خانواده ابوطالب درست نخواهد بود و اینکه در شهر آشوبی راه انداخت و علیه امیرالمؤمنین انقلاب کرده بود و گفت که ابوتراب (اسم خصومت‌آمیز حضرت علی) از هر نکوهشی و دشنامی مبری است و شایسته تقدیر و ستایش : زیاد پس از بررسی شهادتنامه آن را بقدر کافی قطعی و مسلم نیافت و شهادت بیشتری طلبید آنگاه ابو برده ابوموسی گزارش دیگری عرضه داشت و در آن متذکر شد که : حجر بن عدی بطور کلی از اطاعت سرباززده و از جماعت مسلمانان بیرون رفته و علناً خلیفه را دشنام داده و گروهی را نزد خود گرد آورده اصرار داشتند پیمان تابعیت رانقض کنند و امیرالمؤمنین را نابود سازند و اینطور وانمود کردند که خلیفه منکر خداست^{۳۵}. زیاد این گزارش را نیز باحاط مفایرت با گزارش نخستین قطعی و مدلل نیافت.

آنگاه زیاد جهت اثبات امر شهادت دیگری طلبید . راوی تعداد شهادت‌دهندگان را هفتاد نفر نقل میکند اگرچه در منابع فقط چهل و پنج نام یافت میشود که نه نفرشان از قبیله قریش ، چهارده نفرشان از قبیله مضر ، هفت نفر از قبیله ربیع و سیزده نفر از آنها از قبیله اهل‌یمن میباشند^{۳۶} . دو نفر دیگر از شهادت‌دهندگان منتسب بقبیله‌ای نیستند . شهادتهای قبیله قریش و مضر ابدأ موجب شگفتی نیست زیرا اکثریت آنها تمایلات ضد شیعه داشتند ولی امضاءهای قبیله اهل‌یمن جای بسی شگفتی دارد . زیرا که حجر باین قبیله وابسته بود . زمین این سیزده نفر یکی از قبیله‌کننده بنام شریح بن حارث است که همه جا اظهار میکرد شهادت نداده است . پنج نفر از قبیله مدحج هستند که سه تن از آنها وابسته بقبیله حارث میباشند . از این سه نفر یکی کثیر بن شهاب است که میبایستی امضاء خودش را بارضایت داده باشد زیرا وی یکی از دونفری بود که زندانیان را بسوربه برده بود . دوتن دیگر خود را از شهادت کنار کشیدند و یکی واقعاً در موقع تنظیم شهادتنامه حضور نداشت

بنابراین در واقع شهادتی نداده بود و سومی نامه‌ای بمعاریه نوشت و امضاء خویش را انکار نمود^{۳۷} چهارمین نفر از قبیله مذحج از طایفه نخع میباشد که بخاطر امضاء پوزش خواست. و نفر پنجمی از قبیله زبید است. دوتای دیگر از شهادت‌دهندگان از قبیله حضرمی هستند که یکی از آنها وائل بن حجر از رهبران برجسته آن است. چهار نفر دیگر از آنها از قبیله همدان میباشد که عموماً از طایفه ودیعه هستند و دو برادر بنامهای حارث و شداد بن ارفع از رهبران معروف همدان بودند. یکی دیگر از شهادت‌دهندگان از قبیله ازد و دیگری از قبیله بجیله هست. نکته قابل توجه در مورد شهادت‌دهندگان خصوصاً اهل یمن اینکه چندین نام در لیست اسامی گواهان وجود ندارد. مافقط چهل و پنج نام از هفتاد شاهد را می‌شناسیم. چنانچه اسامی سران چهار محله کوفه که شهادتنامه را امضاء نمودند بآن بیفزائیم فقط بیست و یک نام باقی میماند که اطلاعی از آنها نداریم شاید راویانیکه اینهمه گواه را یادآور شده‌اند اسامی رهبران برجسته‌ایکه جزو آنها بودند نقل نکرده باشند گذشته از گواهی شریح قاضی که مورد انکار قرار گرفت نام دیگری از قبیله‌کنده وجود ندارد. مسئله‌ای که مورد شگفتی است نام محمد بن اشعث رهبر قبیله‌کنده و حجر بن یزید است که با وجود تلاش زیادیکه در دستگیری حجر بن عدی بعمل آوردند نامشان ذکر نشده است. شاید فشار قبیله‌کنده بحدی بوده که این رهبران ضد شیعه جرأت امضاء نداشتند. قبیله‌کنده و کندیهای حضرموت در جستجو برای دستگیری حجر شرکت نکرده بودند. اما زیاد با کوشش بسیار دو امضاء از آن قبیله بدست آورده بود که یکی مربوط بوائل بن حجر است که در بردن زندانیان بسوریه شرکت داشت هیچ‌نامی از قبیله طی حتی نام عدی بن حاتم و قبیله بجیله در لیست گواهان وجود ندارد و قبیله نخع نیز بخاطر امضاءشان پوزش طلبیدند. از مجموع چهل و نه نام سه نفر ادعا میکنند که اسمشان جعل شده است و دو نفر بخاطر امضاء پوزش خواستند. این مسئله روشن می‌سازد که زیاد در بدست آوردن امضاءهای مهم فشار زیادی بر آنها وارد می‌نمود. با این حال دو نفر از کوفیان صاحب نام بنامهای مختار و عروقه بن مفیره از دادن امضاء خودداری نمودند.

زیاد بعداً زندانیان را به‌مراهی وائل بن حجر حضرمی و کثیر بن شهاب حارثی بسوریه اعزام داشت^{۳۸} موقعیکه آنان بمرج عذراء چند مایلی دمشق رسیدند توقف

کردند و در آنجا دو نفر دیگری راهم که یکی عتبه بن اخنس از قبیله بنی سعد بن مکرین هوازن و دیگری سعید بن نمران همدانی بودند بایشان ملحق ساختند .

معاویه نماینده ای پیش کثیر بن شهاب و وائل بن حجر فرستاد و آنها نامه زیاد را بمضمون ذیل باو تسلیم کردند .

(این گروه شورشگران ترابیه و سبائیه بسرپرستی حجر بن عدی با امیرالمؤمنین بمخالفت برخاستند و از جماعت مسلمین خارج گشته بما اعلان جنگ دادند . خداوند ما را پیروز گرداند و آنها را تحت سیطره و قدرت ما قرارداد . من بزرگان و اشراف شهر را که از نظر سن و موقعیت مذهبی ارجحیت داشتند احضار کردم و علیه آنها برطبق آنچه برای العین دیده اند شهادت دادند . من آنها را بحضور امیر فرستادم و امضاءهای درستکارترین مردم شهر را در پایان نامه متذکر شدم)^{۳۹} .

این سومین گزارش علیه حجر بن عدی و پیروانش میباشد و باتوصیف آنها بترابیه و سبائیه آغاز گشته است و این اولین باری است که طبری از ابومخنف نقل کرده است . و اینان پیروان عبدالله بن سبا میباشد .

هاگسن در مقاله اش در مورد عبدالله بن سبا مینویسد که وی علی (ع) را بعنوان خداوند در نظر میگرفته است . و وسیله قتل عثمان میباشد . هاگسن اضافه مینماید که وی بنیانگذار و یا پیشوای یکی یا فرقه های بیشتری که سبائیه نامیده میشوند و مقام حضرت علی را باوج خداوندی رسانده اند میباشد^{۴۰} .

چنانچه نظر هاگسن صحیح باشد بنابراین توصیفشان بسبائیه درست خواهد بود . ولی از طرز فعالیت های حجر بن عدی روشن می گردد که وی علی (ع) را بعنوان خداوندی در نظر نمی گرفته است اما چنین مینماید که توجه عمیقی برای اهل البیت قائل بوده است و مقام ویژه ای را برای آنان در میان امت اسلامی در نظر گرفته است . معاویه هر چند بطور قطع مرگ زندانیان را ضروری نمیدانست با اینحال موضوع را بزاید نوشت پاسخ زیاد در این مورد بسیار قاطع بود . او بمعاویه گفت چنانچه حکومت کوفه را میخواهد حجر را نبایستی پس فرستد . حجر نهایت تلاش را در اینکه اتهامات وارده علیه او ساختگیست از طریق عامر بن اسود عجاجی معمول داشت . در همان زمان جریر بن عبدالله بجلی بیکی از خویشاوندانش بنام یزید بن اسد بجلی نوشت مبنی بر اینکه آزادی دو نفر زندانی از قبیله بجلیه بنامهای عاصم بن عوف

و ورقاء بن سمی بجای راضمانت نماید و ضمناً در آن نامه متذکر شد که اطلاعات دروغی درباره آنها زیاد داده شده است و بضمانت یزید بن اسد آزاد گردیدند. و ائیل برای آزادی ارقم بن عبدالله کندی شفاعت نمود ولی برای رهائی خویشاوندانزدیکش شریک بن شداد حضرمی وساطت نکرد. سه نفر دیگر نیز بنامهای عتبه بن اخنس، سعید بن نمران همدانی و عبدالله بن حویه تمیمی آزاد گردیدند. ولی زمانیکه مالک بن هبیره سکونی از قبیله کننده جهت رهائی حجرین عدی درخواست نمود معاویه پذیرفت^{۴۱}. او سخت متغیر گردید و امر بتجهیز افراد قبیله عایه معاویه داد ولیکن معاویه با پول وی را منصرف نمود^{۴۲}.

نکته قابل توجه اینکه نام دو نفر از زندانیان ذکر نشده است، شریک شداد

نیز توسط احدی از خویشاوندان یاری نگردید، درخواست آزادی حجرین عدی نیز رد گردید، اینان و شش نفر دیگر از زندانیان رهبران بسیار سرسخت شیعه بودند و دیگریانی که از زندان آزاد شده بودند نیز همینطور بوده اند. چنین بنظر میرسد که زیاد روی اطلاعات درستی عمل نمی کرد. بعنوان مثال، سعید بن نمران که آزاد شد یکی از یاران بسیار فعال حضرت علی (ع) بوده است و پسرش نیز بعداً در قیام مختار شرکت کرده بود^{۴۳}. بعموم افراد باقیمانده گفته شد چنانچه آشکارا حضرت علی (ع) را لعن کنند و او برائت جویند شانس آزادی داده میشود. دو نفر از آنها درخواست کردند بنزد معاویه حضور یابند. یکی کریم بن عقیف خثعمی بود وی با وجود آنکه حضرت علی را دشنام نداده بود بتوصیة یکی از خویشاوندان بشرط عدم مراجعت بعراق قبل از درگذشت معاویه آزاد گردید. هر چند خود قبل از معاویه دارفانی را وداع گفت. دیگری عبدالرحمن بن حسان عنزی بود که بجای لعن حضرت علی در حضور معاویه او را ستود و عثمان را دشنام داد. معاویه وی را پیشتر زیاد فرستاد و او را بعنوان شریرترین رهبران توصیف نمود و زیاد او را زنده زنده دفن نمود.

حجرین عدی و پنج نفر از یارانش بنامهای شریک بن شداد حضرمی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبصیه بن ضبیعه عبسی، محرز بن شهاب تمیمی و کدام بن حیان

عنزی بمرگ محکوم و طعمه شمشیر گردیدند ، از همت نفریکه بشهادت رسیدند سه نفر از قبیله کنده ، دو نفر از قبیله اهل الیمن و دو نفر دیگر از قبیله مضر بودند. حمایت شیعیان از حجر بن عدی از دو منبع سرچشمه میگرفت . یکی از قبیله یمنی بخصوص طایفه کنده که از آنجا بهمه یمینان سرایت کرد، دوم از قبیله ربیع که سرچشمه اصلی درگیرها بود . قبیله ربیع در ابتدا نسبت بحجر هیچگونه مساعدتی ننموده بودند ولی زمانیکه برخی از افرادش علیه حجر شهادتنامه را امضاء نمودند باعتراض و قیام برخاستند . . .

تاریخ ادیان افراد زیادی را نشان میدهد که بخاطر حفظ عقیده و ایمانی جان خویش را از دست داده‌اند و با توجه باینکه تحولات و مبارزات اجتماعی تحت تأثیر عوامل مادی است لزومی ندارد که عقیده و ایمان افراد هم تحت نفوذ آن عوامل باشد. ریرا در نظر حجر بن عدی و شش نفر از یارانش که از لعن علی (ع) امتناع ورزیدند و در نتیجه بقتل رسیدند لعن آن حضرت در حکم انکار عقیده و از دست دادن ایمان بود و این موضوعی بود که برای وجدان آنان قابل قبول نبود و اینکار بقدری برای آنان حائز اهمیت بود که از طریق سیاسی نیز بهیچوجه قابل مصالحه نبود . البته در میان شیعیان افرادی نیز بودند که در اثر سستی اعتقاد نسبت بدینشان تحت تأثیر عوامل مادی و اندک فشاری از طرف امویان از مبارزه کنار کشیدند ولی حجر بن عدی با وجود آنکه از طرف زیاد مبضی عالی در دارالخلافه بوی پیشنهاد گردیده بود که با قبول آن موقعیتی حساس بدست می‌آورد نپذیرفت زیرا وی طرفدار واقعی کسی بود که میبایستی حقیقتاً خلیفه میشد و از طرف خداوند شایستگی رهبری دین اسلام را که در صلاحیت خاندان پیغمبر اکرم بود میداشت و مطابق دستورات اسلامی رفتار میکرد و حاضر میبود بخاطر حراست از ایمان و عقیده خود را فدا کند تا حقایق دین مبین اسلام را بمردم برساند .

منابع و مراجع

- ۱ - ابن سعد در کتاب طبقات الکبیر جلد ۶ چاپ K.V.Zettersteen میگوید که برخی محدثین نقل میکنند که حجر بن عدی حضرت محمد (ص) را دیدار کرده است ولی حسن مسطفوی در تصحیح اختیار معرفة الرجال طوسی (چاپ مشهد ، ۱۳۴۸ هـ . ش) ص ۶۹ او را بعنوان یکی از بزرگان تابعین می‌شمارد.
- ۲ - نگاه کنید بمقاله
"Kufan Political Alignments and their Background in the Mid 7th, Century A.d.
(international Journal of Middle east Studies) در نشریه مطالعات خاورمیانه
اکتبر ۱۹۷۱ ص ۳۶۲
- ۳ - تاریخ الرسل و الملوك طبری ، سری ۲ ، تصحیح M.j.De,Goeje et al ص ۲۲
- ۴ - مراجعه بکتاب فوق از ص ۲۸ - ۲۳
- ۵ - مراجعه بکتاب فوق از ص ۸۲ - ۸۱
- ۶ - تاریخ یعقوبی ج ۲ (بیروت ، ۱۹۶۰) ص ۲۱۸
- ۷ - مراجعه شماره ۲
- ۸ - مراجعه بشماره ۳ ، از ص ۱۱۳ - ۱۱۲
- ۹ - همان مرجع شماره ۳ ص ۱۱۳
- ۱۰ - العبرنی خبر من غبر ذهبی ، ج ۱ چاپ S :Munajjid (کویت ، ۱۹۶۰) ص ۵۵
- ۱۱ - ذهبی در همان کتاب ص ۵۵ تاریخ وفات مغیره را سال ۵۰ بعد از هجرت نقل میکند ، ولی طبری در تاریخ الرسل و الملوك ج ۲ ص ۸۷ تاریخ وفات مغیره را بین سالهای ۵۱ - ۴۹ نقل کرده است
- ۱۲ - طبری این قسمت از روایت ابو مخنف را نقل نمیکند ، ولی در کتاب الاغانی ابوالفرح اصفهانی (قاهره ، ج ۱۶ ، ص ۳ ببعده ضبط شده است) طبری اخادین، دیگری که زیاد در مسجد سنگیاران شده است نقل میکند ولی این مورد توسط Wellhausen در کتاب Religious Politischen oppositions Parteine چاپ برلین ۱۹۰۱) و ترجمه عربی توسط A. Badawi (قاهره ۱۹۵۸) ص ۱۵۱ نقل نگردیده است.

- ۱۳ - همان مرجع فوق ۱۴ - همینطور ۱۵ - همان کتاب الاغانی فوق ۱۶ - مراجعه به همان کتاب ابن سعد . ۱۷ - مراجعه بشماره ۱۶ . ۱۸ - مراجعه بشماره ۱۶ ص ۱۵۳ . ۱۹ - مراجعه بشماره ۳ از ص ۱۱۷ ببعده ، ۲۰ - مراجعه بهمان شماره ص ۱۱۷ . و مراجعه بکتاب الاغانی جلد ۱۶ از ص ۳-۴
- ۲۱ - طبری ، از ص ۱۱۷-۱۲۰
- ۲۲ - مراد از انصار در اینجا قبیله انصار از قبیله اهل الیمن است نه انصار مدینه ، مراجعه بترجمه عربی Wellhausen ص ۱۵۲ .
- ۲۳ - جلد ۲ ، طبری ص ۱۲۱-۲ .
- ۲۴ - دو گزارش ابومخنف (دو کتاب طبری ، ج ۲ ص ۱۲۲ و کتاب الاغانی ، جلد ۱۶ ص ۵) بقبیله ذکر شده اند و این اسم با قبلیه که قبلیه فرعی کننده میباشد اشتباه گردیده است .
- مراجعه بطبری ج ۲ ، ص ۲۵۸ . و آن قبلیه ای است که احتمالاً حجر بن و ابسته بود .
- ۲۵ - طبری ، ج ۲ ، از ص ۱۲۴ - ۱۲۳ .
- ۲۶ - همان مرجع .
- ۲۷ - حجر بن یزید از جمله کسانی است که پیغمبر را دیدار کرده است (تاریخ الاسلام ذهبی . قاهره ، ۱۳۶۸ هجری ، ج ۲ ، ص ۲۱۶) و در سال ۵۱ بعد از هجرت فوت کرده است
- ۲۸ - طبری ، ج ۲ ، از ص ۱۲۶ - ۱۲۵ ، ۲۹ - مراجعه بهمان مرجع . ۳۰ - کتاب الاغانی ، ج ۱۶ ، ص ۷ .
- ۳۱ - طبری ، ج ۲ ، از ص ۱۲۹ - ۱۲۸ ، ۳۲ - مراجعه بهمان مرجع ص ۱۲۹ . ۳۳ - مراجعه بهمان مرجع از ص ۱۳۰ - ۱۲۹ .
- ۳۴ - مراجعه بهمان مرجع ص ۱۳۶ . ۳۵ - مراجعه بهمان مرجع . از ص ۱۳۲ - ۱۳۱ .
- ۳۶ - جهت اسامی کامل نگاه کنید بطبری ، ج ۲ از ص ۱۳۴ - ۱۳۳ . و کتاب الاغانی ج ۱۶ ، ص ۷
- ۳۷ - طبری ، ج ۲ ، ص ۱۳۵ ، ۳۸ - همان مرجع . ۳۹ - همان مرجع جلد ۲ از ص ۱۳۷-۱۳۶
- ۴۱ - دائرالمعارف اسلام چاپ دوم ج ۱ ص ۵۱ . ۴۱ - طبری ج ۲ ، از ص ۱۳۷-۱۴۰ .
- ۴۲ - مراجعه بهمان مرجع از ص ۱۴۵ - ۱۴۴ . ۴۳ - ابن سعد ج ۶ ص ۵۶ .